

Tradition and modernity or religion and modernity, is our big problem, which has been expressed in the form of theory in the form of intellectual and traditionalist currents, and in the field action in the form of revivalist currents. The Islamic Awakening and Islamic Revival show a kind of self-awareness of the unfavorable situation and efforts to correct the current situation. But the origin of this current is not necessarily knowledge-based, so in practice we are faced with various currents that claim to be revived. Attention to the distinction between these currents has a great impact on their pathology. This article seeks to distinguish between two types of Religious revival (Epistemological Revival and Identity Revival) and Note that one of the main reasons for the failure of revivalist currents in the Islamic world is the dominance of psycho-identity revival over epistemological revival. In the Islamic world, the number of currents that are examples of knowledge-based revival are in the minority, and as long as this idea remains in the minority, there can be no hope for a practical revival in the Islamic world. In the text of the article, while referring to the issue of the relationship between revivalist currents and identity and degeneration, an attempt has been made to explain the components and characteristics of identity revivalist.

بررسی دو خوانش احیاگرایانه در جهان اسلام احیاء گری معرفت محور و احیاء گری هویت جویانه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۲۰

عباسعلی منصوری^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۳۰

مصطفی اسماعیلی^۲

چکیده

سنت و مدرنیته و به تعبیر خاص تر دین و تجدد کلان مساله ما است که در مقام نظرورزی در قالب جریان های روشنفکری و سنت اندیش و در مقام میدان و عمل در قالب جریان های احیاءگرایانه نمود یافته است. بیداری اسلامی و جریان احیاء گری نشان از نوعی خودآگاهی از وضع نامطلوب و تلاش برای اصلاح وضع موجود دارد. اما خاستگاه این جریان لزوما معرفت محور نیست لذا در مقام عمل ما با جریان های مختلفی مواجه هستیم که ادعای احیاء دارند. توجه به تمایز بین این جریان ها تاثیر فراوانی بر آسیب شناسی آنها دارد. این مقاله در صدد است که بین دو نوع احیاء گری (احیاء گری هویت جویانه و احیاء گری معرفت محور) تمایز نهاده و به این نکته توجه دهد که یکی از علل اصلی عدم موفقیت جریان های احیاگرایانه در جهان اسلام، غلبه احیاء گری روانی- هویتی بر احیاء گری معرفتی است. در جهان اسلام تعداد جریان هایی که مصداق احیاء گری معرفت محور هستند در اقلیت بوده و تا مادامی که این اندیشه در اقلیت و حاشیه بماند، امید چندانی به احیاء عملی در جهان اسلام نمی توان داشت. در متن مقاله ضمن اشاره به مساله نسبت جریان های احیاءگرایانه با هویت و مساله انحطاط، سعی شده است که مولفه ها و ویژگی های احیاء گری هویت گرایانه تبیین شود.

کلمات کلیدی:

بیداری اسلامی، احیاگری دینی، جهان اسلام، نهضت های اسلامی، جنبش های اسلامی، سنت و مدرنیته

احیاء و بیداری اسلامی جریانی است که از حدود دو قرن پیش یعنی همزمان با تهاجم همه جانبه غرب در جهان اسلام آغاز شده است و در بین اندیشمندان و پژوهشگران بسته به جهت توجه و رویکرد ایشان، با تعبیر و واژه های مختلفی از آن یاد می شود. از جمله: بنیادگرایی اسلامی، رادیکالیسم اسلامی، اسلام سیاسی، «اصلاح دینی» اَلصُّحُوهُ الْاِسْلَامِيَّةُ، اَلْبَعْثُ الْاِسْلَامِي، اَلْتَبَاْرُ الْاِسْلَامِي وَاَلْحَرَكَةُ الْاِسْلَامِيَّةُ. در مورد این پدیده و جریان هایی که ادعای احیاءگری دارند مطالعات و تحقیقات نسبتاً زیادی انجام گرفته است. اما با توجه به اینکه هم مساله دین و تجدد و هم مساله اسلام و غرب و هم مساله جریان های احیاگرایانه هنوز از مسائل زنده و عینی جهان اسلام هستند، هنوز مطالعه زوایای مختلف مساله بیداری اسلامی و جریان های وابسته به آن امری لازم و ضروری به نظر می رسد. این مطالعات هم می تواند برای نهادهای تصمیم گیر قابل استفاده باشد و هم می تواند بواسطه تاثیر گزاری بر اهل تحقیق و گفتمان سازی سبب کاستن از آسیب های احتمالی این جریان ها شود.

بیداری اسلامی که با اندیشه‌ی کسانی چون سید جمال الدین اسدآبادی شروع شده بود، در میان حلقه های محدود و معین بروز و ظهور یافت و نتوانست در جوامع مسلمان تبدیل به یک گفتمان مسلط و حداکثری شود و با ورود به عرصه زندگی توده های مسلمان طرحی نو دراندازد. این عدم موفقیت و ناتوانی در تبدیل شدن به گفتمان غالب معلول دو سنخ از علل است: علل داخلی که منبث از داخل جهان اسلام است و علل خارجی یعنی تلاشهای دشمنان و استعمارگران جهان اسلام برای سرکوب و به بیراهه کشاندن این حرکت و اندیشه. البته علت اصلی این عدم موفقیت علل داخلی است. یکی از این علل داخلی که شاید بتوان آن را ریشه‌ای ترین علت دانست که علل دیگر به نوعی از آن منبث می شوند، غلبه علل روان شناختی بر علل معرفتی در تاریخ جنبش احیاءگری و بیداری در جهان اسلام است. البته غلبه علل روان شناختی بر علل معرفتی در آغاز هر جنبش احیاءگرایانه امری طبیعی است و نباید آن را یک انحراف قلمداد نموده و سردمداران این نهضت ها را سرزنش نمود چه آنکه در آغاز هر حرکت انقلابی علل روان شناختی نمود و ظهور قویتری دارند. ضمن اینکه اساساً احساس و انگیزه های روانی اختلاط پیچیده ای با انگیزه های معرفتی دارند و تفکیک آنها به سادگی میسر نیست. اما پس از گذران دوران شور و احساس و با پا گرفتن نهضت و تبدیل شدن آن به یک مطالبه‌ی نسبتاً عمومی و آگاهانه، به تدریج ابعاد نهضت روشتر می شود و می توان از سردمداران نهضت ها انتظار داشت که انگیزه های روانی را از انگیزه ها و اهداف معرفت شناختی جدا کنند و متوجه این دوگانه باشند.

۲- پیشینه

در مورد بیداری اسلامی و جریان های احیاءگری در جهان اسلام مطالعات زیادی در قالب کتاب و مقاله و طرح تحقیقاتی صورت گرفته است. در این میان آنچه به مساله محوری این نوشتار نزدیک بوده و می تواند برای آن در حکم پیشینه محسوب شود، تحقیقات و مطالعاتی است که به جریان شناسی نهضت های بیداری اسلامی پرداخته اند. در این میان می توان به آثار حمید عنایت، شهید مطهری، احمد موثقی، حاتم قادری، هرایر دکمجیان، سید هادی خسرو شاهی، محمد جواد صاحبی و... اشاره نمود. تحقیقات صورت گرفته در این زمینه نسبتاً وسیع است و می توان لیستی از مقالات و کتاب های متعددی که به جریان شناسی نهضت های

بیداری اسلامی پرداخته اند را برشمرد. اما آنچه مهم است رویکرد این تحقیقات در دسته بندی جریان های بیداری است. این مطالعات جریانها را از حیث جغرافیا، دوره زمانی، مبانی کلامی-فقهی، یا نوع کنشگری سیاسی بررسی نموده اند. البته در مورد مساله هویت در بیداری اسلامی به صورت پراکنده مباحثی مطرح شده است اما بیشتر به جنبه مثبت مساله هویت توجه نموده اند. یعنی غالبا بر نقش بیداری اسلامی بر احیای هویت دینی یا هویت اسلامی و یا نهایتا نسبت بیداری اسلامی با هویت ملی تاکید نموده اند. نوشتار حاضر جریان های بیداری اسلامی را از حیث خاستگاه روانی یا معرفتی آنها پیگیری می کند. گرچه ممکن است در این تحقیقات به موضوع این مقاله اشاراتی شده باشد اما تا جایی که نگارنده جستجو نموده است تا کنون نوشتار مستقلی مساله بیداری اسلامی را از این زاویه مطرح و بررسی ننموده است.

۳- بیان مساله

تلاش برای احیاء و اصلاح هنگامی تحقق می یابد که اکثریت جامعه یا گروهی از نخبگان نسبت به وضع موجود احساس نارضایتی داشته باشند و در ذهن و ضمیر ایشان یک افق و بدیل های ممکن صورت ببندد. بنابراین قاعدتا بیداری اسلامینیز نشان از بیداری از خواب جهل و غفلت و رسیدن به مرتبه ای از خود آگاهی دارد. اما گرچه آگاهی مذکور شرط لازم برای شکل گیری جریان های احیاءگرایانه است اما منشا و علت احیاء طلبی صرفا رسیدن به آگاهی بایسته و لازم در این راه نیست. گاهی بیداری اسلامی با خاستگاه های دیگر پیوند خورده و سبب شکل گیری یا تشدید جریان های احیاءگرایانه می شود. به عنوان مثال گاهی مبارزه با استبداد یا ساختار سیاسی سکولار با خواست و مسیر بیداری اسلامی پیوند می خورد و یا اینکه کنش و دخالت قدرت های جهانی سبب تشدید یا شکل گیری جریان های احیاءگرایانه می شود. بنابراین نه می توان خاستگاه بیداری اسلامی را تک خاستگاهی دانست و نه می توان مقصد جریان های بیداری اسلامی را تک مقصدی دانست. این یک واقعیت است که بیداری اسلامی تک خاستگاه و تک مقصد نیست. یکی از خاستگاه های جدی در موج ها و دوره های بیداری اسلامی مساله هویت طلبی است. به این معنا که یک جامعه یا منطقه یا گفتمان دچار بحران هویت و انحطاط شده است و تمنا و آرزوی رهایی از وضع موجود را دارند. عامل هویت در جریان های بیداری اسلامی، یک عامل جدی و تاثیر گزار است. آنچه که در این نوشتار مورد بررسی قرار می گیرد تلاش برای پاسخ به این پرسش است که وجه تمایز احیاءگری هویت جویانه از احیاءگری معرفت محور چیست و جریان های احیاءگری در کشورهای اسلامی خاستگاه معرفتی و تلاش آگاهانه برای سازگار نمودن اسلام با عصر جدید است یا خاستگاه هویت جویانه و ستیز با دیگری (به منظور بازگشت به دوران شکوه و رهایی از استکبار) دارد؟

۴- چارچوب نظری:

نهضت ها و جنبشهای اسلامی را بر اساس مدلها و چارچوبهای گوناگونی تحلیل نموده اند. برخی از این مدلها رویکرد دوره محور دارند. یعنی سعی نموده اند که پدیده بیداری اسلامی را در دوره های زمانی مختلف و با توجه به نقاط عطف تاریخی بررسی نمایند. برخی دیگر سعی دارند که این جنبش ها را با توجه به دگرگونی در رویکردها مورد مطالعه قرار دهند. برخی نیز رویکرد جغرافیایی دارند و جنبش ها را بر

اساس مکان و کشوری که آن جنبش در آن ظهور نموده بررسی نموده اند. برخی دیگر جنبش‌ها را براساس نوع دین‌شناسی و مبانی فقهی و کلامی بررسی نموده اند.

در کنار رویکردهای بالا، بر اساس یک نوع تقسیم‌بندی که به خاستگاه نهضت‌ها نظر دارد می‌توان رویکردها را به دو دسته تقسیم نمود: رویکردی که به خاستگاه و علل معرفتی جریان‌های احیاء‌گری می‌پردازد و رویکردی که به خاستگاه و علل غیر معرفتی جریان‌های احیاء‌گری می‌پردازد. توضیح آنکه مجموع اعتقادات و باورهایی که هر انسان پذیرفته است یا علل معرفتی دارند یا علل غیر معرفتی. معمولاً از علل معرفتی تعبیر به «دلیل» می‌کنند و از علل غیر معرفتی تعبیر به «علت»؛ اما تعبیر درست این است که بگویم علل معرفتی و علل غیر معرفتی؛ زیرا در واقع، علت‌ها دو قسم هستند: علت‌های معرفتی، علت‌های غیر معرفتی. علت‌های معرفتی همان ادله‌اند، به تعبیر فلسفی، قبول و رد آرا امری است ممکن‌الوجود و هر ممکن‌الوجودی نیازمند علت است، پس رد و قبول هم علت دارد؛ اما بحث بر سر این است که رد و قبول‌ها هم می‌توانند علت‌های معرفتی داشته باشند هم علت‌های غیر معرفتی» (ملکیان، ۱۳۸۰، ص ۲۰)

منظور از علل غیر معرفتی اموری غیر از استدلال است که فرد را به سوی قبول یا رد یک نظر سوق می‌دهد. عناصر غیرشناختی و علل برون معرفتی (اعم از اوضاع بیرونی و احوال درونی) مؤثر بر اقسام مختلف شناخت، گستره‌ی وسیعی را شامل می‌شوند از جمله عناصر غیر شناختی عبارتند از: محیط زندگی، زمانه و گفتمان غالب، ویژگی‌های روانی و اخلاقی فرد یا طبقه، القانات دوران کودکی، منفعت شخصی یا گروهی، کبر و غرور، تعصب، لجاجت، حسادت، عشق و محبت، بیم، امید و ... این امور از آنجایی که سبب ظهور و تعجیل نظریه‌ها می‌شوند و وجود نظریه‌ها منوط به وجود این علل است، در حکم علت محسوب می‌شوند. (منصوری عباسعلی و محمدزاده، رضا، ۱۳۹۱، ص ۶)

در جریان‌شناسی جنبش‌های احیاء‌گرایانه به مساله خاستگاه جریان‌ها توجه شده است اما اکثر آن‌ها به خاستگاه تاریخی و زمانی این جریان‌ها، تقسیم دوره‌های بیداری اسلامی، بررسی خاستگاه‌های سیاسی، اقتصادی، اشخاص و مکاتب مؤثر بر اندیشه احیاء‌گری پرداخته‌اند و به ندرت به تفکیک خاستگاه معرفتی و غیر معرفتی پدیده بیداری اسلامی توجه شده است. این مقاله قصد دارد در پرتو توجه به علل غیر معرفتی مؤثر بر جریان‌های احیاء‌گرایانه، به عامل «هویت طلبی» به مثابه یکی از علل غیر معرفتی بپردازد. تا جایی که نگارنده بررسی نموده است این اولین نوشتاری است که به صورت مستقل موضوع بیداری اسلام و جریان‌های احیاء‌گری را از این زاویه و رویکرد مورد بررسی قرار داده است.

۵- بیداری اسلامی و مساله انحطاط

مهمترین عامل در شکل‌گیری جنبش بیداری اسلامی و جریان‌های احیاء‌اندیش، مساله وقوف به انحطاط قدرت سیاسی جهان اسلام است. تا حدی که برخی به درستی اشاره نموده‌اند که یکی از دال‌های مرکزی گفتمان جریان‌های سلفی‌تاکید بر لزوم احیای خلافت اسلامی است. (نباتیان، ۱۴۰۰، ص ۱۴) مسلمانان در مواجهه با تمدن جدید غرب و پیشرفت‌های نظامی و علمی آن متوجه عمق انحطاط خود شدند و نوعی خود آگاهی نسبتاً جمعی در جهان اسلام شکل گرفت. وقوف آگاهانه و نسبتاً جمعی به این انحطاط فقط در مواجهه با دیگری ممکن و میسر می‌شد و دیگری برای جهان اسلام، تمدن غرب بود. در این مواجهه جوامع اسلامی متوجه فاصله زیاد خود با غرب و پیشرفت تمدن غرب شدند و شکست‌های نظامی، آنها را دچار

نوعی سرخوردگی همراه با بغض نمود. هر چند این احساس شکست بیشتر در جنبه های نظامی و عینی بود اما به تدریج مسلمانان احساس می کردند که در جنبه های فکری و عقیدتی نیز یارای مواجهه فکری با جهان غرب را ندارند. لذا اندیشه احیاء معلول آگاهی از ضعف و رکود در جنبه های فکری و عقیدتی نیز بود. مسلمانان احساس می کردند که ریشه این انحطاط و رکود علمی و فرهنگی در انحراف و فاصله گرفتن از فهم صحیح دین است و لازم است که در فهم شان از دین تجدید نظر کنند. به خاطر حصول همین آگاهی است که شهید مطهری تاکید می کند که عامل اصلی انحطاط جهان اسلام عوامل درونی است و استعمار و استثمار در حکم علل مبقیه هستند یعنی سعی دارند که ما را در وضع انحطاط نگه دارند (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۳۹) البته این فهم از انحطاط همگانی نبود و برخی صرفاً جنبه انحطاط در قدرت نظامی و اقتصادی را می دیدند لذا احیای قدرت را به معنای تلاش برای خروج از انحطاط می دیدند. در هر صورت این احساس انحطاط و تلاش برای بازگشت به مجد اسلامی بی ارتباط با تلاش برای احیای هویت طلبی جمعی - روانی نیست. اما میزان تاثیر مولفه هویت در جنبش بیداری اسلامی و جریان های احیاء گرایانه یکسان نیست. طلب مجد و تلاش برای احیاء، گاهی از مسیر آگاهی و تمرکز بر آسیب ها می گذرد یعنی پرسش نخبگان جامعه این می شود که چرا اینگونه شدیم. گاهی نیز تلاش برای احیاء بیشتر رنگ و بوی هویت طلبانه و تلاش برای خروج از احساس حقارت تمدنی دارد. یعنی به چرایی فکر نمی شود بلکه غالباً به این فکر می شود که چگونه دوباره آن مجد نخستین را احیاء کنیم. گویی آنچه محوریت و موضوعیت دارد مجد و احیای قدرت است نه اصلاح آسیب ها. به این معنا می توان از دو نوع احیاء گری سخن گفت که در ادامه با تفصیل بیشتری از آنها سخن خواهد رفت.

۱-۵ دو نوع احیاء گری:

همچنان که اشاره شد جریان ها و نهضت های احیاء گرایانه و بازگشت به سنت، ماهیت یکسان ندارند. در برخی از این جریان ها مساله بیداری و تلاش برای احیاء بیشتر پدیده ای روانی و هویت جویانه است و در برخی دیگر عنصر خود آگاهی و تلاش برای اصلاح انحراف ها و رفع آسیب ها جدی تر بوده و نهضت ماهیت و ساختار معرفت محور دارد. البته واقعیت این است که نمی توان گفتمان احیاء گری را از مساله هویت کاملاً تفکیک نمود. زیرا حرکت های احیاء گرایانه هنگامی شکل می گیرند که یک جامعه یا مکتب هویت خود را در زوال و خطر ببیند. اما مشکل هنگامی پدید می آید که رسیدن به اقتدار تبدیل به مساله اصلی شود و الا همچنان که برخی به درستی اشاره نموده اند گاهی مساله هویت و انحطاط و مواجهه با هویت مدرن و تشکیک در وضع و هویت موجود می تواند سبب «تامل در خود» و «تامل درباره دیگری» شود (نظری، ۱۳۸۸، ص ۶) که در این صورت چنین جریانی را باید یک جریان معرفت گرا دانست. آنچه در ادامه می آید توضیح و بیان این دو نوع از احیاء گری است.

۱-۱-۵ احیاء گری معرفت اندیش

احیاء و بازگشت به سنت گاه معلول یک بینش و بصیرت آگاهانه است. یعنی ابتدا نخبگان و در گام بعدم عموم مردم با مقایسه ی میراث و سنت خود با امر جهان فکری زنده و معاصر خود، به دو نتیجه می رسد. نتیجه اول آنکه متوجه می شوند که میراث و سنت ایشان معاصریت لازم را ندارد. یعنی یا زبان آن زبان انسان

معاصر نیست یا برخی از مسائل آن اساساً دیگر مسأله انسان معاصر نیست و نمی‌تواند به برخی از مسائل معاصر و ضروری انسان پاسخ دهد و نهایتاً اینکه متوجه می‌شود که برخی پاسخ‌های سنت با فهم متعارف و اخلاق و وجدان عمومی انسان و جامعه معاصر سازگار نیست. لذا به اجمال یا تفصیل به این نتیجه می‌رسند که فهم و قرائت فعلی از سنت نمی‌تواند ادامه یابد و نسخه‌ای برای نیازهای انسان معاصر باشد. بنابراین می‌پذیرند که باید در فهم خود از سنت تجدید نظر کنند و اجمالاً تصدیق می‌کنند که لازم است در راستای تطبیق سنت با فهم زمانه تلاش کنند. جریان نو اندیشی دینی در ایران و جریان نو اعتزالی در جهان عرب چنین نگاهی به سنت و مسأله احیاء دارند. بروز و تجلی این نگاه در این کلام را شد الغنوشی رهبر النهضه تونس کاملاً مشهود است: «ما از درک واقعیت‌ها و تحولات پیرامونی خود عاجز هستیم، به همین علت جنبش اسلامی دچار آشفتگی شده است و نمی‌تواند راه صحیح را پیدا کند و در نتیجه توانایی پیشرفت نیز ندارد. بدون شک مسولیت این عقب ماندگی متوجه تفکرات و اندیشه‌های ماست. فقدان نظریه‌های ایدئولوژیک و اندیشه‌های استراتژیک محدود باعث شده است که جنبش اسلامی محکوم به پیروی از میراث گذشتگان خود و صدور احکام برتری جویانه و واکنش‌های پراکنده و موقتی باشد (غنوشی، ۱۴۲۱، ص ۲۶)

نتیجه دوم آنکه نخبگان در مقایسه نمودن سنت با فهم زمانه به این نتیجه می‌رسند که سنت همچنان می‌تواند نجات بخش باشد زیرا برخی از مؤلفه‌ها یا روح کلی حاکم بر سنت بهتر می‌تواند خوشبختی و شادکامی انسان را تضمین کند. این بینش هنگامی حاصل می‌شود که نخبگان طرفدار اندیشه احیاء یا جامعه‌ای که اندیشه احیاء در آن تبدیل به یک خواست نسبتاً عمومی شده است، نسبت به نقص‌ها و خطرات مدرنیته آگاه شده باشند. یعنی عمیقاً به این نتیجه و باور رسیده باشند که تمدن، سبک زندگی و بینش مدرن، می‌تواند انسان را با مشکلات جدی مواجه کند. یعنی فرد نخبه یا جامعه در سنجش و مقایسه سنت با وضع فعلی و امر حاضر به این نتیجه می‌رسد که تفکر فعلی گرچه دست آورده‌های قابل توجهی دارد اما این استعداد را به صورت بالقوه و بالفعل دارد که انسان را از مسیر کمال و سعادت دور کند. و راه مقابله با خطرهای بالقوه و بالفعل را در برگشت به صراط اعتدال از طریق چنگ زدن به سنت می‌بیند. زیرا سنت را عاری از این خطرات بالفعل و بالقوه می‌بیند. به همین علت است که سنت مسأله او می‌شود و اهتمام به احیاء سنت دغدغه فکری او می‌شود. در این نوع از احیاء گری آن عاملی که شخص، گروه یا ملتی را به اندیشه احیاء سوق می‌دهد، از سنخ شناخت و معرفت است. شناخت و معرفتی که حاصل از تجربه نمودن دو نوع زیست و جهان بینی و مقایسه نمودن مؤلفه‌های هر کدام از این طرفین است. این نگاه معرفتی در جهان اسلام هنگام مواجه با غرب پدید آمد و اندیشمندان جهان اسلام از اواخر قرن نوزدهم تلاش نمودند که نگاهی انتقادی به اسلام و مدرنیته را پیگیری کنند تا حدی که عقلانیت به یکی از ارکان روایت جدید از اسلام‌گرایی در جهان عرب تبدیل شد (میرزآزاده، ۱۳۹۳، ص ۷۳۰) البته این سخن به این معنا نیست که جنبش بیداری اسلامی در جهان عرب و اهل سنت بیشتر ماهیت معرفتی دارد. چه آنکه همچنانکه دکتر فیرحی اشاره نموده اند این جنبه هم پراکنده است و هم اینکه این اندیشه‌ها وجه آرمانی دارند و هنوز در زندگی سیاسی جهان اهل سنت به صورت عینی تحقق نیافته و به مرحله عمل نرسیده اند (فیرحی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۰) اتفاقاً مشکل جریان‌های احیاء در جهان عرب این است که کسانی که نگاه معرفت‌اندیشان به مسأله سنت و تجدد و بیداری اسلامی دارند، بیشتر نخبگان دانشگاهی هستند که مقبولیت کمی در میان بدنه عمومی مردم و در میان

نهادهای رسمی دین دارند. ضمن اینکه گاهی مساله این افراد بیشتر حقیقت طلبی شده و عملاً تبدیل به فیلسوفان دین می شوند و کمتر در کسوت یک مصلح ظاهر می شوند.

نخبه گرایی بیش از حد و فاصله گرفتن اندیشمندان از مقبولیت عمومی، پاشنه آشیل این نوع از بیداری اسلامی است. زیرا سبب می شود که نسخه ایشان از احیاء و اصلاح نتواند آغازگر حرکت های عمومی شود. اما با این وصف وجود این نوع افراد و این خوانش از احیاء در بلند مدت به نفع جهان اسلام است. زیرا سبب می شود که نهادهای رسمی دین را به تامل و بازاندیشی در فهم سنت و دین وادارد. ضمن اینکه می تواند نسل جوانی که تحت تاثیر مدرنیته دین گریز شده اند را مخاطب خود قرار داده و آنها را کم و بیش با اندیشه احیاء همرا سازد. اهمیت این نکته هنگامی روشن می شود که به این نکته التفات داشته باشیم که بسیاری از جوانان و نسل های جدید، سنت را در قالب زیست و سبک زندگی، تجربه ننموده اند لذا نمی توانند فواید و داشته های سنت را دریابند. لذا نسبت به سنت موضع بسیار بدبینانه ای دارند. در چنین وضعی کسی می تواند از سنت برای ایشان سخن بگوید که اولاً بتواند با زبان ایشان با آنها مفاهمه و گفتگو داشته باشد ثانیاً وضع آنها و علل دین گریزی آنها را درک کند. این نوع فهم و همدلی برای کسانی میسر است که در مساله دین و تجدد و در خوانش های احیاء گرایانه، رویکرد معرفتی آنها برجسته باشد. اما حتی اگر این گروه بتوانند در مواجهه با جوانان موفق عمل کنند، باز بیداری اسلامی راه دور و درازی در پیش دارد تا بتواند تبدیل به یک خیزش موفق و ثمر بخش شود. مشکل بزرگی که سبب می شود بیداری اسلامی در جهان اسلام به ثمر نرسد این است که به علل مختلف طرفداران این نوع از احیاء گری نمی توانند با رقیب خود (احیاء گران هویت اندیش) به گفتگو بنشینند. لذا بخش زیادی از انرژی ایشان رفع مبارزه با همدیگر می شود. و در این میان دشمنان خارجی می توانند از این اختلاف بهره گرفته و رسیدن به وفاق و همدلی را سخت تر و سخت تر کنند.

۲-۱-۵ احیاء گری هویت جویانه

اساساً جنبش بیداری اسلامی مبتنی بر فهمی از وضعیت پیشین و مقایسه آن با وضعیت فعلی است لذا بیداری اسلامی نمی تواند از لایه های معرفتی کاملاً منفک باشد و همچنان که دیگران نیز اشاره نموده اند بیداری اسلامی اصولاً دارای ماهیتی اعتقادی بوده و نیروهای آن هر گونه عمل سیاسی و اجتماعی خود را بر اساس اعتقادات خود توجیه می کنند و هر یک از جنبش ها واجد ظرفیت های نظری خاص خود هستند. (فوزی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۴) اما مشکل از آنجا پیدا شد که نهضت های بیداری اسلامی در میان رهیافت های مختلف برای رسیدن به مقصود خود بیشتر رهیافت سیاسی و دفاعی را اختیار نمودند تا رهیافت فکری و فرهنگی (درخشه و نجاتی آرانی، ۱۳۹۰، ص ۵۰-۵۳) یعنی در اکثر موارد حرکت های احیاء گرایانه و بازگشت به سنت، لزوماً حرکت هایی برخاسته از معرفت و بصیرت حاصل از سنجش و مقایسه امر حاضر با امر سنتی نیستند. بلکه از علل روان شناختی سرچشمه می گیرند. به این معنا که تمنای احیاء گری، تمنای معرفتی و برخاسته از یک فهم و بینش جدید نیست بلکه واکنشی روانی در مواجهه با بحران هویت فردی یا جمعی (اجتماعی) است. البته این پرسش که چرا در جهان اسلام جریان های هویت گرا امکان ظهور و بروز بیشتری دارند، پرسش قابل تاملی است. به نظر می رسد که یکی از علل ضعف احیاء گری معرفتی این است که وضعیت عینی کشورهای اسلامی بیشتر به نفع احیاء گران هویتی بوده است. به عنوان مثال استبداد سیاسی

در کشورهای مسلمان زمینه را برای شنیده شدن صدای احیاگران هویت گرا فراهم نموده چه آنکه یکی از ویژگی های سیاسی مهم خاورمیانه در چند دهه گذشته حاکمیت نظام های سیاسی اقتدار گرا و موروثی بوده است. (علی حسینی و سعیدی ۱۳۹۱، ص ۴۱)

فهم و شناخت احیاءگری هویت جویانه منوط به فهم نسبت هویت و تاریخ است. مطالعات انسان شناسی، جامعه شناسی و تاریخ پژوهی اکنون این نکته را بر همگان آشکار نموده است که هویت انسان صرفاً مبتنی بر اندیشه، آگاهی و انتخاب نیست. بلکه امری غیر انتخابی و غیر گزینشی - که مفهوم محیط می تواند دال بر همه آنها باشد- در شکل گیری هویت او دخیلند. بین هویت (چه هویت فردی و چه هویت اجتماعی) و تاریخ نسبت وثیق و غیر قابل انفکاک وجود دارد. به گونه ای که هیچگاه نمی توان از هویت یک قوم و ملت سخن گفت بدون آنکه نگاهی به تاریخ و سنت آن قوم داشته باشیم. عین این سخن در باب هویت فردی هم صادق است. یعنی هر فرد هویت خویش را در تاریخ زندگی خویش می یابد و بدون توجه به گذشته اش نمی تواند از هویت دم زند یا احساس هویت کند.

تاریخ و سنت برای یک جامعه مانند حافظه برای یک انسان است. همانگونه که هویت هر انسان در زندگی روزمره مرهون وجود یک حافظه است و فرد بدون حافظه را نمی توان صاحب هویت ثابت و مستقل شمرد؛ هویت هر جامعه و ملتی نیز مرهون وجود یک حافظه جمعی است. این حافظه عبارت است از تاریخ، میراث و سنت یکه جامعه.

پیوند انسان با تاریخ و سنت از این واقعیت بر می خیزد که انسان اهل انس است و یکی از وجه تسمیه های نامیدن انسان به انسان همین خوی انس و الفت گرفتن اوست. این ویژگی آدمی است که هرگاه با چیزی انس بگیرد قطع ارتباط با آن چیز برایش دشوار و رنج آور می شود. انسان با تاریخ و سنت خود انس و پیوند وثیقی دارد به همین خاطر دور شدن از گذشته ای که انسان با آن انس گرفته است رنج آور، اضطراب انگیز و دشوار است. بنابراین در شناخت جنبش های اسلامی و احیاءگرایانه توجه به ریشه های اجتماعی و تاریخی این پدیده بسیار ضروری است. شهید مطهری در کتاب نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، تاکید می کند که مساله هویت اسلامی یکی از علل مهم خیزش و بیداری مسلمانان در شرق و غرب عالم اسلام بوده است. (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۶۱) هر ایر دکمچیان که جنبش های اسلامی را در بستری تاریخی و با دید جامعه شناسی بررسی نموده است، معتقد است که برای هر گونه بررسی جامع در مورد جنبش های اسلامی معاصر، باید در مورد ریشه های روانی - معنوی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها و محیطی که بسترگاه عقاید و اعمال بنیادگرایانه است، تحقیق کرد. براساس یک الگوی تجربی - تاریخی، میان بحران های اجتماعی و ظهور جنبش های دینی و احیاء طلبانه رابطه علی و معلولی وجود دارد او معتقد است که برای فهم و شناخت درست پدیده احیاءگرایی اسلامی توجه به تحولات اجتماعی - فکری و سیاسی جوامع اسلامی لازم است. به نظر او جهان اسلام بیش از دو قرن شاهد یک بحران طولانی اجتماعی - فرهنگی، اقتصادی و از همه مهم تر روحی بوده است و نهضت های اسلامی برای احیای مجدد دین اسلام به پا خواسته اند. چنانکه در طول تاریخ اسلام، در برابر هر سقوط و انحطاط، یک جنبش فکری یا سیاسی رستاخیزی رخ داده است (دکمچیان، ۱۳۷۷، ص ۵۸)

با توجه به نسبتی که بین هویت و تاریخ وجود دارد. هر گاه فرد و جامعه ای به هر دلیل میراث و سنت خویش را در خطر اضمحلال ببیند، هویتش را در خطر نابودی می بیند و برای دفاع از هویتش به دفاع از

تاریخ و سنتش بر می‌خیزد و درصدد احیاء آن بر می‌آید. این دفاع به صورت تلاش برای زنده نمودن سنت و میل به بازگشت به سنت‌ها و شاخص‌ها و نمادهای تاریخی چهره می‌نمایاند. در اینجا انسان کمتر به این می‌اندیشد که آیا این مسیر درست و داری اولویت است یا خیر. یعنی در مورد آن امر پیشینی که در صدد احیای آن است، کمتر می‌اندیشد و چنین نیست که اولویت و ضرورت آن را فهم کرده باشد. بلکه مساله این است که چنین انسان و جامعه‌ای بیشتر به این علت که «هویتشان» را در خطر می‌بیند، دست به احیاء می‌زند. گرچه بخاطر شرایط نامطلوب فعلی جهان اسلام این نوع از احیاء گری در جهان اسلام نمود و بروز بیشتری دارد، اما نباید مساله هویت و نسبت آن با احیاء و بازگشت را به جهان اسلام تقلیل و تنزل داد. سنت‌گرایی و احیاء گری هویت‌گرایانه منحصر به زمانه و جامعه خاصی نیست و در هر دوره و در هر جامعه‌ای (مدرن یا غیر مدرن) قابل مشاهده است. تلاشی که افراد برای زنده نگه داشتن و بازسازی خانه اجدادی خود، نام پدران و مادران خود، هدیه‌های بازمانده از خاندان پیشین خود، رسم‌های خانوادگی کاملاً بیگانه و گاه نامعقول با زمانه و..... می‌کنند؛ همه از این امر ناشی می‌شود که بین هویت خود و این امور پیوندی می‌بینند و در خطر افتادن و نابودی آنها را نابودی خود تلقی می‌کنند. همین سخن در مورد تلاش دولت‌ها و اقوام برای زنده نگاه داشتن آیین‌های خاص، مکان‌های تاریخی، لباس‌ها و هنرهای منسوخ شده، اسامی خاص، ادبیات موسیقی، و زبان خاص و... صادق است.

هرچند همچنان که اشاره شد احیاء هویت‌گرایانه منحصر به زمان و مکان خاصی نیست اما گاه در برخی جوامع این نوع سنت‌گرایی هویت‌جویانه از حالت فردی بیرون آمده و به یک جریان و نهضت اجتماعی تبدیل می‌شود و این هنگامی است که یک جامعه هنگام رویارویی با پیشرفت‌های جوامع و اقوام رقیب، تحت سیطره او قرار می‌گیرد و هر روز فرهنگ و سنت خود را در حال اضمحلال شدن در فرهنگ جامعه‌ی رقیب می‌بیند. چنین جامعه‌ای دچار بحران هویت شده و برای احیای هویت خویش و فرار از احساس ذلت دست به احیاء سنت و فرهنگ خود می‌زند و این موج تبدیل به یک موج اجتماعی می‌شود. این نوع احیاء گری ویژگی‌های خاص خود را دارد که آن را از احیاء گری معرفت محور متمایز می‌سازد. از جمله:

۱- احیاء گری و سنت‌گرایی هویت‌جویانه بیشتر از آنکه تلاشی برای بازسازی مجدد و قابل رقابت با جریان‌های رقیب باشد، واکنشی در برابر احساس حقارت هنگام رویارویی با پیشرفت‌های جوامع رقیب و مقایسه آن با نکبت و فلاکت، فقر و بی‌سوادی و بیماری و ویرانی مملکت خویش است. لذا اولاً همواره تلاش می‌کنند که داشته‌های سابق خود را به رخ کشیده و به مردم خود و دیگران این پیام را بدهند که ما بازماندگان یک تمدن بزرگ هستیم بدون اینکه تلاشی برای امکان واقعی استفاده از این داشته‌ها و باز تولید آنها بکنند. ثانیاً تصویر ایشان از گذشته اغراق آمیز است و نقص‌ها و ضعف‌ها را کمتر می‌بینند.

۲- در احیاء گری و سنت‌گرایی هویت‌گرایانه، جامعه بیشتر از آنکه میل به بازگشت به تاریخ واقعی و عینی خود داشته باشد میل بازگشت به اسطوره‌ها را دارد و به شکل افراطی مجذوب و مسحور «عصر طلایی» خویش است و هر گونه نقد بر این دوران را بر نتافته و با آن مانند یک امری قدسی رفتار می‌کند. در چنین وضعی امکان مطالعه انتقادی تاریخ و فرهنگ آن جامعه دشوار می‌شود و ناقدان جدی و سرسخت همچون دشمنان جامعه انگاشته می‌شوند. روشن است که تاریخ و فرهنگ قداست یافته و

- بدون نقد بیشتر از اینکه منبع و عاملی برای حرکت رو به جلو باشد، مانعی بر سر راه حرکت و پیشرفت خواهد بود.
- ۳- در احیاء‌گری هویت جویانه، از آنجایی که شخصیت‌های علمی قرون گذشته و میراث مکتوب به عنوان ستون‌های اصلی حفظ هویت انگاشته می‌شوند؛ رنگی از قداست به خود می‌گیرند به همین خاطر همواره به عنوان متون اصلی علم و اندیشه تلقی می‌شوند و به متون معاصر و زنده به عنوان متون فرعی نگاه می‌شود. این قداست بخشیدن سبب می‌شود که نگاه انتقادی به این شخصیت‌ها و میراث مکتوب در حکم عملی غیر اخلاقی و نادرست تلقی گردد. فلذا اولاً در مقابل جایگزینی متون جدید به جای متون قدیم مقاومت می‌شود. ثانیاً نگاه نقادانه و غیر همدلانه به این متون همواره در حاشیه می‌ماند. هنگامی که یک جامعه بر این اندیشه باشد که مهمترین متون تفکر و آموزش همان متون گذشته است، به این معناست که آن جامعه مسائل روز و معاصر را ندیده می‌گیرد و نگاه او به گذشته بیشتر از حال و آینده است یعنی گویی گذشته و راه حل‌های آن را وافی به مقصود می‌بیند.
- ۴- احیاء‌گری هویت جویانه معمولاً هنگامی اتفاق می‌افتد که جامعه و سنت با یک دشمن بیرونی مواجهه می‌شود. برخلاف احیاء آگاهانه که لزوماً واکنش در تقابل با یک دشمن بیرونی نیست. (به عنوان مثال غزالی مرگ و انحطاط را در درون می‌دید و احیاء را لازم می‌دانست. نه در واکنش به دشمنان خارجی اسلام) بنابراین در این نوع احیاء‌گری، عنصر دشمن یا دیگری محوریت فراوان دارد. این امر سبب می‌شود که کنش‌ها و تلاش‌ها بیشتر معطوف به مقابله با دیگری باشد تا به اصلاح خود. و چون احیاء در قالب مبارزه با دشمن نمود و بروز می‌یابد، بر توسعه پایدار و اصلاحات عمیق و بلند مدت کمتر تمرکز می‌شود.
- ۵- احیاء‌گری هویت جویانه کمتر روحیه مدارا دارد و کمتر مصلحت‌اندیشی می‌کند. زیرا مصلحت‌سنجی را نوعی عقب‌نشینی در مقابل دشمن و پذیرفتن زخمی دیگر بر پیکره هویت می‌بیند. این نوع نگاه سبب شده است که این جریان‌ها منشأ مشکلات جدی در جهان اسلام باشند. از جمله اینکه همچنان که برخی به درستی تصریح نموده‌اند که جریان‌های سلفی در حوزه عمل و رفتار سبب ترویج و رشد خشونت در جهان اسلام و ورود نیروهای خارجی به کشورهای اسلامی و سبب تفرقه در جهان اسلام شده‌اند. (ستوده و علیزاده، ۱۳۹۳، ص ۱۰۵-۱۱) نگاه هویت‌گرایانه مصلحت‌سنجی و کوتاه آمدن تاکتیکی در مقابل رقیب، را ضربه‌ای به پیکره هویت می‌بیند لذا به سختی به آن تن می‌دهد و حاضر است که در کوتاه مدت به یک دست آوردس محسوس برسد تا عواطف مردمانش را اقناع کند. هر چند این موفقیت سبب یک شکست و زیان بلند مدت و عمیق اما نهان شود. عاملان و سردمداران این نوع احیاء‌گری در مقابل دشمن و رقیب خود هیچگونه صلح و سازشی را نمی‌پذیرند و همواره بر نبرد و مقاومت تأکید می‌ورزند. هر چند این مقاومت به هزینه‌های گزافی بینجامد که اصل بود و کیان ایشان را در معرض خطر قرار دهد. علت این امر این است که مبارزه و مقابله ایشان از نوع روانی و برای طلب هویت است. یعنی مبارزه می‌کنند تا احساس حیات و بودن کنند. به گونه‌ای که گویی اساساً این جنگ و مقابله برای ایشان در حکم هدف است نه ابزار.
- ۶- در احیاء‌گری هویت‌گرایانه، بیداری نسبت به وضع نامطلوب و توجه به وضع مطلوب پیشین شرط کافی اصلاح انگاشته می‌شود. لذا بیشترین تلاشها در راستای تبدیل نمودن خواسته و اندیشه احیاء به

یک خواسته و مطالبه اجتماعی است. این در حالی است که بیداری و آگاه شدن نسبت به وضع نامطلوب، شرط اولیه و لازم موفقیت است نه شرط کافی آن. زیرا پیام واقعی بیداری این است که عامل اصلی این وضع نامطلوب خود ما هستیم. بنابراین هنگامی که در یک جامعه یا ملت جوانه های بیداری سر زده و رشد و نمو می کنند، لازم است که این جوانه ها تکثیر شوند و نخبگان جامعه قبل از اینکه آهنگ حرکت کنند مدتی در منزل بیداری و شناخت نقص ها توقف کنند. در غیر این صورت حرکت ها و جنبش های احیاءگرایانه بدون چشم انداز و دستور و برنامه‌ی منسجم شروع به حرکت و فعالیت می کنند و چون نمی توانند به نتایج ملموس و اقناع بخش برسند، آن موج بیداری فرو می نشیند و دوباره نوعی رخوت بر آن جامعه مستولی می شود.

۷- طرفداران احیاءگری هویت جویانه، رسیدن به مقصود را آسان و زودرس تصور می کنند لذا اقدامات و تصمیمات انقلابی می گیرند و کمتر به برنامه های بلند مدت و غیر مستقیم توجه می کنند. این تلقی که احیاء امری سهل الوصول است و می توان در مدت زمان کوتاهی به آن نائل شد سبب می شود که طرفداران این اندیشه هنگام مواجه شدن با مشکلات سخت و غیر قابل انتظار، دچار یأس و خود باختگی شوند و دچار اختلاف و انشعابات درونی شوند. گرچه انشعابات و جنگ های داخلی میان نهضت ها بیشتر معلول قدرت طلبی و دخالت قدرت های بیرونی است اما عامل مقدم تر این است که ایشان رسیدن به مقصد را آسان و زودرس تصور می کنند.

بسیاری از گروه های سازمان یافته کوچک و بزرگی که تحت عنوان جنبش های اسلامی در سطح محلی، ملی، منطقه ای در سه دهه اخیر ظاهر شده اند معمولاً بر اقدامات مسلحانه و خشونت آمیز تمرکز داشته و کمتر در زمینه های فکری و فرهنگی تمرکز نموده اند. خود این جهت گیری و تمرکز نشان از این دارد که سنخ احیاءگری این جنبش ها غالباً هویت گرایانه است و اکثر ویژگی هایی که در بالا به آنها اشاره شده را دارا می باشند. بیشتر افرادی که به عضویت این گروه ها در می آیند یا از افراد عادی هستند یا کسانی هستند که به پدیده های انسانی به ذهنیت ریاضی و مهندسی می نگرند و جویای هدف های سریع و ملموس هستند. البته مصداق بیرونی احیاءگری هویت جویانه منحصر و محدود در گروه های سازمان یافته مذکور نیست. بسیاری از افراد و جریان های فکری-سیاسی هرچند مصداق کامل این نوع احیاءگری نیستند ولی به این تفکر نزدیکند. در جهان اسلام تعداد افراد و جریان هایی که مصداق احیاءگری معرفت محور هستند در اقلیت هستند و تا مادامی که این اندیشه در اقلیت و حاشیه بماند، امید چندانی به جنبش بیداری و احیاءگری در جهان اسلام نمی توان داشت. خروج از این اقلیت و حاشیه لزوماً با فعالیت برای کسب ساختار قدرت شکل نمی گیرد بلکه نخبگان جامعه باید بیش از پیش به ارتقا فهم دینی و مساله معاصریت بیاورند.

به نظر می رسد که اکنون زمینه برای التفات به احیاءگری معرفت گرایانه مهیا تر است. زیرا برخلاف دوره های آغازین بیداری اسلامی که بیشتر جنبه سلبی داشت و محوریت با مقابله با هجوم نظامی غربی ها بود، (نجفی، ۱۳۹۰، ص ۷۳) اکنون سطریره عواطف و اراده کم رنگ تر شده است و زمینه برای فعالیت ها معرفت محور مهیا تر است. ضمن اینکه اکنون اندیشه های جهان نگرانه و جهان وطنانه بیش از پیش در دسترس اندیشه بشر قرار گرفته است و اکنون که بسیاری از مسلمانان به این نتیجه رسیده اند که راه احیاء هویت دینی لزوماً از مسیر نفی ملی گرایی نمی گذرد، شرایط برای گذر از احیاء گرایی هویت اندیشانه آماده

تر است. اکنون خطری که جنبش های دینی را تهدید می کند، بازی کردن در زمین هویت گرایی و کندی در زمین فعالیت های فکری و فرهنگی است.

بیداری و احیاء‌گری مهمترین پدیده تمدنی در دو قرن اخیر در جهان اسلام است. پدیده احیاء‌گری و اصلاح اندیشی به گونه‌ای است که انتظار می‌رود منشا رشد و دست‌آوردهای فراوانی برای کشورهای مسلمان باشد. اما واقعیت عینی نه تنها چنین نبوده است بلکه بسیاری از جریان‌های احیاء‌گری بیشتر از اینکه منشا رفع مشکلات باشند، تبدیل به خطرهای بالقوه و بالفعل برای کشورهای مسلمان شده‌اند. آسیب‌شناسی جنبش‌های اسلامی می‌تواند زمینه‌ساز رفع انحراف و رسیدن به افق‌های امید بخش باشد. هر چقدر این آسیب‌شناسی بیشتر ناظر به بنیادهای معرفتی و فکری باشد، امید افق‌گشایی بیشتر است. جریان‌شناسی جنبش‌های احیاء‌گرا می‌تواند با برجسته کردن تمایزها، نقاط ضعف و قوت این جنبش‌ها را آشکارتر کند. در متن مقاله جریان‌های بیداری و احیاء‌گرانه در جهان اسلام را از حیث خاستگاه و عامل سوق‌دهنده به دو جریان هویت‌گرا و معرفت‌گرا تقسیم شده‌اند و در ابتدا با اشاره به مساله نسبت جنبش‌های احیاء‌گرایانه با مساله بیداری و وقوف به وضع نامطلوب موجود، توضیح داده شده است که جریان‌های احیاء‌گرایانه مبتنی بر حداقلی از معرفت و شناخت نسبت به وضع نامطلوب جامعه است. سپس با اشاره به نسبت مساله بیداری و مساله انحطاط توضیح داده شده است که هیچ جنبش احیاء‌گرایانه‌ای نمی‌تواند از سویه‌ها هویت‌گرایانه خالی باشد. پس از توضیح اجمالی در باب دو نوع احیاء‌گری هویت‌جویانه و معرفت‌گرایانه به مولفه و ویژگی‌های جریان‌های هویت‌گرایانه پرداخته شده است که مهترین این مولفه‌ها عبارتند از: ساده و آسان تصور نمودن مسیر احیاء و بالتبع روی آوردن به حرکات و تصمیمات انقلابی و غفلت از برنامه‌ریزی‌های بلندمدت، عدم توقف کافی در مرحله شناخت علت‌ها و تلاش زود هنگام برای تبدیل کردن اندیشه احیاء به یک مطالبه عمومی در مقام عمل، مصلحت‌اندیش نبودن در مواجهه با دشمنان و گروه‌های رقیب و فهم اشتباه از معنای پیروزی و شکست واقعی، برجسته نمودن بیش از حد عنصر دشمن در اندیشه احیاء و معطوف نمودن عمده و جهت تلاش‌ها به مقابله با دیگری به جای اصلاح خود، غفلت از مطالعه انتقادی تاریخ و مقدس نمودن اتفاقات تاریخی و.....

توجه به مولفه‌ها و ویژگی‌های جریان احیاء‌گری هویت‌اندیشانه نشان می‌دهد که در جهان اسلام جریان‌های هویت‌گرا امکان ظهور و بروز بیشتری دارند و زمینه برای رشد و نمو جریان‌های معرفت‌گرا کمتر بوده است. یکی از علل این امر، وضعیت عینی کشورهای اسلامی است به عنوان مثال استبداد سیاسی در کشورهای مسلمان زمینه را برای شنیده شدن صدای احیاء‌گران هویت‌گرا فراهم‌تر نموده است. عامل دیگر تلاش کشورهای خارجی برای تقویت نمودن جریان‌های هویت‌گرا در جهان اسلام است. نکته آخر اینکه در آغاز شکل‌گیری بیداری اسلامی، جنبه هویتی بر گفتمان و رویکرد جریان‌های بیداری غلبه بیشتری داشته است و به تدریج جنبه‌های معرفتی آن فربه‌تر شده است و اکنون که ما از مراحل آغازین نهضت‌های احیاء‌گرایانه فاصله گرفته‌ایم، سطریره عواطف و ارده کم‌رنگ‌تر شده و زمینه برای فعالیت‌ها معرفت‌محور و گذر از احیاء‌گرایی هویت‌اندیشانه آماده‌تر است.

۱. درخشه، جلال و نجاتی آرانی، حمزه (۱۳۹۰) تحلیل جنبش های بیداری اسلامی در چهارچوب تطور گفتمان اسلام گرایی، جستارهای سیاسی معاصر، سال دوم، شماره ۲، ص ۳۰-۵۷
۲. دکمجیان، هرایر (۱۳۷۷) اسلام در انقلاب: جنبشهای اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران، کیهان
۳. ستوده، محمد و علیزاده موسوی، سید مهدی (۱۳۹۳) بررسی تاثیرات سلفی گری تکفیری بر بیداری اسلامی، مجله علوم سیاسی، شماره ۶۵، ص ۹۱-۱۱۶
۴. علی حسینی، علی و سعیدی، سمیرا (۱۳۹۱) تحلیل روش شناختی بیداری اسلامی و تحول در اندیشه سیاسی اهل سنت، مجله علوم سیاسی، شماره ۶۰، ص ۲۹-۵۴
۵. غنوشی، راشد، (۱۴۲۱) الحركة الاسلامیه و مسئله التغيير، بیروت، الموسسه الاسلامیه
۶. فوزی، یحیی (۱۳۹۲) جریان شناسی فکری جنبش بیداری اسلامی، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۳۳، ص ۱۲۳-۱۴۰
۷. فیرحی، داوود (۱۳۸۴) نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران، سمت
۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۴) خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، انتشارات صدرا
۹. مطهری، مرتضی (۱۳۷۷) نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، تهران. انتشارات صدرا
۱۰. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۰) رویکردهای متفاوت در تاریخ فلسفه نگاری؛ کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۵۲ و ۵۳، ص ۴-۲۳
۱۱. منصور، عباسعلی و محمدزاده رضا (۱۳۹۱) نقش عوامل معنوی در معرفت با تکیه بر قوهی وهم از نگاه ملا صدرا، پژوهشنامه فلسفه ی دین، دوره ۱۰، شماره ۱، ص ۵-۲۲
۱۲. میرزازاده، فرامرز (۱۳۹۳) اندیشه انتقادی و بیداری اسلامی، فصلنامه سیاست، دوره ۴۴، شماره ۴، ص ۷۲۳-۷۴۱
۱۳. نباتیان، محمد اسماعیل (۱۴۰۰) گفتمان انقلاب اسلامی و مواجهه با چالش بدیل سازی، مجله بیداری اسلامی، دوره ۱۰ شماره ۱، ص ۷-۲۹
۱۴. نجفی، موسی (۱۳۹۰) فلسفه تکامل بیداری اسلامی و جوهر افول یابنده تمدن غربی، مجله جستارهای سیاسی معاصر، شماره دوم، ص ۷۳-۹۰
۱۵. نظری، علی اشرف (۱۳۸۸) گفتمان هویتی احیای اسلامی: تاملی در زمینه ها و اندیشه ها، مجله پژوهش سیاست نظری، شماره ۶، ص ۱-۲۶